

شرق روزنامه

بررسی

نگاهی به زندگی و آرای مارک فیشر به بهانه مرگ او هستی‌شناسی اشباح

گروه اندیشه؛ فردرک جیمسون، فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی معاصر، در یکی از مقالاتش جمله‌ای را نقل می‌کند که بعد از آن بارها دست‌به‌دست شد: «تصور پایان جهان به‌مراتب آسان‌تر از تصور پایان سرمایه‌داری است». صاحب این جمله مارک فیشر (۱۹۶۸–۲۰۱۷) نویسنده، منتقد و نظریه‌پرداز فرهنگی است که ژانویه امسال در سن ۴۸سالگی خودکشی کرد. فیشر در دانشگاه‌های هال و وریک فلسفه خوانده بود، در کالج گلداسمیت دانشگاه لندن «فرهنگ دیداری» تدریس و با روزنامه‌ها و مجلاتی چون وایر، گاردین، فاکت و چند نشریه مهم دیگر نیز کار می‌کرد.
باین‌حال، فیشر یکی از بلاگرهای شناخته‌شده‌ای بود که نظریات خود را برای اولین‌بار در اینترنت شکل داد، او نخستین‌بار از طریق مطالبی شناخته شد که از سال ۲۰۰۳ ر وبلاگ خود با نام مستعار «k-punk» منتشر می‌کرد. فیشر در وبلاگش از فلسفه و سیاست رادیکال می‌نوشت تا فرهنگ و نقد زندگی روزمره، موسیقی، نقد فیلم و سریال‌های تلویزیونی، فوتبال و درکل فرهنگ عامه، از اسپینوزا تا لاکرقت، رمان‌نویس آمریکایی، از نقد سیاست‌های بلر و واکنش به عقب‌نشینی جریان چپ در بریتانیا تا مقالاتی انتقادی درباره مایکل جکسون. ازاین‌رو، بسیاری از منتقدان نظری و فرهنگی وبلاگ فیشر را یکی از موفق‌ترین پایگاه‌های اینترنتی در زمینه نظریه فرهنگی می‌دانست.
باین‌همه، فیشر همواره بر این باور بود که اینترنت فی نفسه کافی نیست و وقتی ایده‌ها روی کاغذ می‌آیند و کتاب می‌شوند هنوز قدرتمندتر از هر دم‌دستگاه مجازی عمل می‌کنند. کارهای او مشخصا در زمینه فلسفه، نظریه انتقادی، سیاست رادیکال، نقد موسیقی و فرهنگ عامه بود. آثار او عبارتند از: «ثالیسم سرمایه‌دارانه: آیا بدیلی در کار نیست؟» (۲۰۰۹)، «اشباح زندگی من: یادداشت‌هایی درباب افسردگی، شیخ‌شناسی و آینده از دست‌رفته» (۲۰۱۴) و «عجیب و وهم‌آور» (۲۰۱۷).

فیشر در اواخر دهه ۲۰۰۰ اصطلاح «ثالیسم سرمایه‌دارانه» را برای توصیف وضعیت سرمایه‌داری در حوالی بحران مالی ۲۰۰۸ ابداع کرد. «ثالیسم سرمایه‌دارانه»، به‌عنوان مفهومی فلسفی، برگرفته از مفهوم ایدئولوژی در نظام فلسفی آلتوسر و همچنین آرای اسلاوی ژژیک و فردرک جیمسون است. در نظر فیشر سرمایه‌داری نه‌تنها یگانه نظام اقتصادی و سیاسی مرئی در جهان است، بلکه امکان تخیل یک بدیل مناسب را نیز سسدود کرده است. این ادعا در کتاب «ثالیسم سرمایه‌دارانه: آیا بدیلی در کار نیست؟» به تفصیل بسط داده می‌شود. او در کتاب حاضر مدعی است این اصطلاح برای توصیف وضعیت ایدئولوژیک پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بسار به کار می‌آید، وضعیتی که در آن منطق سرمایه‌داری حدود حیات سیاسی و اجتماعی ما را با تاثیرگذارن مستقیم بر حوزه آموزش، فرهنگ عامه، سبک زندگی، بیماری‌های روانی و عناصر متکثر زندگی روزمره ترسیم می‌کند. در نظر او، نتیجه یک‌تاری منطق سرمایه وضعیتی است که در آن شاید بتوان پایان جهان را تخیل کرد ولی پایان سرمایه‌داری را نه، حال آنکه اغلب غافل بودهایم سرمایه‌داری چگونه بر دید ما از پایان جهان تاثیر گذاشته و می‌گذارد. در نظر فیشر درون چارچوب سرمایه‌داری هیچ فضایی برای تصور اشکال جایگزین ساختارهای اجتماعی وجود ندارد، مضاف بر اینکه نسل جدید همه هیچ دغدغه‌ و نگرانی از این بابت ندارد. فیشر بر این باور بود که «ثالیسم سرمایه‌دارانه» نوعی «هستی‌شناسی کسب‌وکار» را اشاعه داد و ماحصل آن شد اینکه هر چیزی باید مثل یک کسب‌وکار باشد، از آموزش تا بهداشت و درمان. بعد از انتشار این کتاب بود که اصطلاح ابداعی فیشر در متون انتقادی دیگر استفاده شد و واکنش‌های بسیاری را برانگیخت. مدت کتاب حاضر، در او دوم فیشر، «اشباح زندگی من» دنبال شد. او در این کتاب از اصطلاحی دیگر برای نقد وضع موجود استفاده می‌کند و می‌کوشد آن را در فضای عمومی نشر دهد: مفهوم انتولوژی (Hauntology) که برگرفته از نظام فلسفی ژاک دریدا است. دریدا این مفهوم را در «اشباح مارکس» (۱۹۹۳) مطرح می‌کند: انتولوژی یا شیخ‌شناسی (Hauntology) مفهومی است مرکب از دو واژه تسخیر اشباح (haunting) و هستی‌شناسی (ontology) که در زبان فرانسه درست مشابه هستی‌شناسی (Ontology) تلفظ می‌شود. دریدا با استفاده از همین تشبیه کلایم، در تبیین عبارت مشهور «مانیفست کمونیسم» مارکس (شیخی در حال تسخیر اروپاست…) و با ارجاع به هملت دست به واسازی قلم‌محوری فلسفه غرب می‌زند، شاید بتوان آن را با مسامحه «هستی‌شناسی قائم به شیخ» نامید. شیخ یک وجه پدیداری دارد، همه مادی است و هم غیرمادی؛ مساله بر سر چیزی است که من حاضر است و نه غایب، نه هستی دارد و نه نیستی بلکه چیز ممکن است که شیخ‌وار در دحاصل این‌ها در رفت‌وآمد است. بنابراین هیچ‌گونه هستی‌شناسی نمی‌تواند از عملکرد آن سر دربیورد و به شیخ‌شناسی یا «شناخت نوعی پدیده شیخ‌وار» نیاز داریم. فیشر از مفهوم انتولوژی (Hauntology) برای توصیف وضعیتی استفاده می‌کند که در آن آینده از دست‌رفته مدرنیت، فرهنگ معاصر را جن‌زده کرده است. این مفهوم در کار فیشر موضوعی است برای تحلیل «آینده از دست‌رفته» و «امر غریب»، برای توصیف آینده‌ای که هرگز نخواهد رسید. کتاب دوم فیشر، این ایده را از طریق منابعی فرهنگی مثل موسیقی، فیلم و رمان به کار گرفت. کتاب سوم، «عجیب و وهم‌آور» که اندکی پس از مرگ فیشر منتشر شد، در ادامه دغدغه‌ها و دلمشغولی‌های دو کتاب قبلی است. فیشر پیش از مرگش روی کتابی می‌کرد که عنوان عجیبی داشت: «کمونیسم گزنده» (Active Communism) این کتاب درگیر تسویه‌حساب با ایده‌ها و افکار فرهنگ‌گرای دهه شصت میلادی است.

آرای فیشر از یک سو در نوسان بین زیباشناسی و سیاست و از سوی دیگر بین نقد و کنشگری بود. در سال‌های اخیر او به‌عنوان چهره‌ای مردمی، نظریه‌پرداز فرهنگی و سخنرانی کاریزماتیک شناخته می‌شد. کتاب‌های او، خلاقیتر در استفاده از اصطلاحاتی خاص برای مقابله با وضع موجود، فعالیت‌هایش در مقام روزنامه‌نگار و کنشگر سیاسی از او چهره‌ای مثال‌زدنی ساخت. فرم مداخله او در وضع موجود می‌شود، برای بسیاری از کنشگران جوان در جهان سوم راهگشا باشد. درمجموع، حاصل کنش نظری فیشر را می‌توان در تاکید و اصرار استعاری او بر «خروج از دژ خون‌آشام» سرمایه‌داری جست که تنها با حرکت «در فضای رفاقت و همبستگی» ممکن است. فیشر از دوران بوش– بلر به‌بعد بیش از همه بر نیاز به یک جهش ایمانی از «فردگرایی سرمایه‌دارانه» به «عمل کمونیستی و جمعی» تاکید داشت.

رویو

سیاست در عصر چرخش اطلاعات

گسترش ابتکارهای دیجیتال در سیاست خارجی در یک دهه اخیر، چیزی کمتر از انقلاب در روبه دیپلماسی نبوده و فناوری‌های دیجیتال، روابط اجتماعی افراد و روش دولت‌ها را در اعمال حاکمیت بین‌المللی تغییر داده است. در سال‌های اخیر، به وضوح نمونه‌هایی از کاربرد دیپلماسی دیجیتال را در انتقال پیام‌هایی که در جوامع مختلف و بر اثر حوادث اجتماعی اتفاق افتاده مشاهده کرده‌ایم. برای نمونه می‌توان به کودتای اخیر در ترکیه پرداخت که در آن به مدد ابزارهای دیجیتالی که در اختیار همه شهروندان چ‌در داخل ترکیه و چه در بیرون از مرزهای این کشور وجود داشت، جزئی‌ترین مسائل کودتا به وضوح و با سرعت منتقل و منتشر شد. امروز، نه تنها شاهد انتقال پیام از طریق فناوری‌های نوین بین ملت‌ها هستیم بلکه دولت‌ها نیز از همین طریق به انتقال پیام خود به افکار عمومی کشورهای هدف اقدام می‌کنند تا اهداف خود را به بهترین شکل محقق سازند. در این میان، مقوله دیپلماسی که همواره بر دو عنصر اطلاعات و ارتباطات استوار بوده، بیش از سایر حوزه‌های اجتماعی در معرض تأثیرپذیری از مشخصه‌های عصر ارتباطات است. اتصال دوترتین دولت‌ها به یکدیگر از طریق شبکه‌های الکترونیکی، تسهیل ورود بازیگران جدید به عرصه روابط بین‌الملل، چرخش آزاد اطلاعات، حاکمیت بر فضای اینترنت و … حاکی از روندی است که محتوا و شکل دیپلماسی را متحول و نیازمند بازتعریف و تغییرات ساختاری نموده و اشکال نوینی چون دیپلماسی دیجیتال را با توجه به نقش آن در مناسبات میان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی دارا بودند. اما از پس این چالش برآمدن دقیقاً به این معنی است که نباید به ایده‌ها و روش‌هایی بچسبیم که آن گروه‌ها برای زمانه‌های مختلف به کار می‌بستند. به عوض آنکه در پایان تاریخ با افسردگی یله دهیم و با حسرت به عقب و به تمامی شورش‌ها و انقلاب‌های شکست‌خورده گذشته بنگریم، باید بار دیگر خود را در تاریخ قرار دهیم و آینده را برای چپ مطالبه کنیم. مشخص است که راست‌ها در حال‌حاضر هیچ حق انحصاری‌ای نسبت به آینده ندارند. آشکارا ایده‌هاشان نه کشیده.

مه ۱۹۶۸ از خود میراث صدیدت با نهاده‌ا را در جریان‌های نظری چپ متأثر از آن بر جای گذاشته، میراثی که مطابق بسیاری از فرضیات نولیبرالیسم است. اما سیاست جشن و خوش‌باشی در خیابان نیست؛ سیاست یعنی ایجاد نهاده‌ا. سؤل این است: اگر نهادهای قدیمی چپ رو به افول گذاشته‌اند چون بیش از حد به فوردیسم وابسته بودند، چه نهادهایی در شرایط فعلی کار خواهند کرد؟ الکس ویلیامز، «دوست نظریه‌پرداز،» در باب «شکل‌پذیری (plasticity) پساפורدی» مطالبی نوشته است. اگر سرمایه سیال است و قادر به ایجاد هم‌پیمانی میان گروه‌های ناهمگن، پس ضدسرمایه (anti-capital) هم باید به‌همین‌ترتیب منعطف باشد. منطق را در اینجا نباید به معنای «انطباق یافتن با خواسته‌های سرمایه‌داری» گرفت، آنطور که در حال‌حاضر این معنا را می‌سهند (همه‌ها می‌دانیم کلمه «انعطاف‌پذیری» در شرح وظایف شغلی چه معنایی دارد)؛ انعطاف‌پذیری باید به معنای جلوتر از سرمایه‌داری فکرکردن و سریع‌تر از آن بودن باشد.

سرمایه به معنای واقعی کلمه جهانی نیست، بلکه به اندازه کافی جهانی است که بتواند کارگران را از اطراف و اکناف کره خاکی در برابر هم قرار دهد. آن دیپلماسی دیجیتال به سیاست به‌همین‌ترتیب ضدسرمایه نیز باید به حد کافی جهانی باشد تا بتوان منافع کارگران را با یکدیگر هماهنگ کرد. درعین‌حال، باید برای استقلال و کنترل بیشتر کارگران بر فرآیندهای بی‌واسطه کاری‌شان مبارزه کنیم، شاید مطابق مدل کارخانه‌هایی در آمریکا لاتین که به دست کارگران گردانده می‌شوند. مبارزات محلی نمی‌توانند با سرمایه‌داری جهانی مقابله کنند و به‌رحال واپس‌گرایند. به قول فردرک جیمسون، سرمایه‌داری «جمعی»ترین جامعه‌ای است که تا به حال روی زمین وجود داشته، به این معنی که حتی پیش‌پاافتاده‌ترین اشیا هم محصول شبکه عظیمی از روابط متقابل است. درحال‌حاضر، این شبکه جهانی احمقانه و آلوده به پول است، اما به عوض آنکه کلا این شبکه را کنار بگذاریم و بازگشتی به جوامع کشاورزی با تساوی ارضی داشته باشیم – بازگشتی که تنها در صورتی ممکن خواهد بود که فاجعه‌ای روی دهد – باید شبکه جهانی را بدل به سیستمی هوشمند کنیم که در خدمت منافع اکثریت باشد و نه در خدمت اقلیت کوچکی که تحت نظام فعلی سود می‌برد. این کار محال نیست. در واقع فعلی‌نیتی بی‌سابقه پیش‌رویمان است تا این کار را عملی کنیم.

[1] Interpassivity اصطلاحی است که رابرت فالتر، فیلسوف آلمانی، آن را به قیاس از کنش متقابل (interactivity) وضع کرد و ژژیک آن را بسط داد. در سال‌های اخیر تصور بر این است که دوره مصرف مفعلانه با ظهور رسانه‌های جدید به سر آمده و کاربران قادرند فعلاانه مثلاً با برنامه‌ها و بازی‌های کامپیوتری تعامل داشته باشند. انفعال متقابل سوبه دیگر این تعامل را نشان می‌دهد. در انفعال متقابل ما مصرف یا لذت را به خود ابرئه تقویض می‌کنیم و از این طریق از بار مسئولیت عمل‌کردن خلاص می‌شویم. مثال معروف ژژیک برای این پدیده خنده‌های ضبط‌شده‌ای است که در سریال‌های طنز آمریکایی در صحنه‌هایی که قرار است خنده‌دار باشند پخش می‌شود. در این حالت، بیننده دیگر نیازی ندارد حتما بخندد چراکه دیگرانی به جای او این کار را انجام می‌دهند.

منبع: ceasefiremagazine.com



خود دنیای بهتری را به ارمان می‌آورد؛ خیلی ساده می‌شود انواع و اقسام سناریوهای هولناکی را پیش چشم مجسم کرد. اما اینها فرصتی را در اختیارمان می‌گذارند که دست‌کم در سی سال گذشته نداشته‌ایم.

❖ ممکن است بپذیریم که نمی‌توانیم نظامی ورای سرمایه‌داری تصور کنیم، اما چپ برای مقفل‌بندی نظامی ورای سرمایه‌داری تلاش بسیاری کرده. شما چه تصویری از دنیای پسا سرمایه‌داری دارید؟ با چه تدابیری می‌توان آن را بیان کرد؟

به نظر من باید از سازماندهی شروع کنیم، یا از فکرکردن به سازماندهی. بازگشت به تفکر محض در درک فرصت‌های عملی که در حال‌حاضر موجودند ناکام می‌ماند. اما تصور اینکه با صرف دست‌زدن به عمل از مشکلات نظری رهیز خواهیم کرد خطر اراده‌باوری (voluntarism) ساده‌لوحانه را در بر دارد که تفاوتی هم با ناتوانی ندارد. به قول آلن بدیو، با شکست تجربیات چپ‌گرایانه قرن بیستم، ما عملاً به وضعیتی مشابه وضعیت قرن نوزدهم پرتاب شده‌ایم، یعنی قبل از آنکه جنبش‌های کارگری به یکدیگر بپیوندند.

به گمانم این حرف درستی است و نیاز داریم همان جسارتی را در تفکر، بلندپروازی و شجاعت در خودمان پرورش دهیم که بنیان‌گذاران جنبش کارگری دارا بودند. اما از پس این چالش برآمدن دقیقاً به این معنی است که نباید به ایده‌ها و روش‌هایی بچسبیم که آن گروه‌ها برای زمانه‌های مختلف به کار می‌بستند. به عوض آنکه در پایان تاریخ با افسردگی یله دهیم و با حسرت به عقب و به تمامی شورش‌ها و انقلاب‌های شکست‌خورده گذشته بنگریم، باید بار دیگر خود را در تاریخ قرار دهیم و آینده را برای چپ مطالبه کنیم. مشخص است که راست‌ها در حال‌حاضر هیچ حق انحصاری‌ای نسبت به آینده ندارند. آشکارا ایده‌هاشان نه کشیده.

آن بر جای گذاشته، میراثی که مطابق بسیاری از فرضیات نولیبرالیسم است. اما سیاست جشن و خوش‌باشی در خیابان نیست؛ سیاست یعنی ایجاد نهاده‌ا. سؤل این است: اگر نهادهای قدیمی چپ رو به افول گذاشته‌اند چون بیش از حد به فوردیسم وابسته بودند، چه نهادهایی در شرایط فعلی کار خواهند کرد؟ الکس ویلیامز، «دوست نظریه‌پرداز،» در باب «شکل‌پذیری (plasticity) پساפורدی» مطالبی نوشته است. اگر سرمایه سیال است و قادر به ایجاد هم‌پیمانی میان گروه‌های ناهمگن، پس ضدسرمایه (anti-capital) هم باید به‌همین‌ترتیب منعطف باشد. منطق را در اینجا نباید به معنای «انطباق یافتن با خواسته‌های سرمایه‌داری» گرفت، آنطور که در حال‌حاضر این معنا را می‌سهند (همه‌ها می‌دانیم کلمه «انعطاف‌پذیری» در شرح وظایف شغلی چه معنایی دارد)؛ انعطاف‌پذیری باید به معنای جلوتر از سرمایه‌داری فکرکردن و سریع‌تر از آن بودن باشد.

سرمایه به معنای واقعی کلمه جهانی نیست، بلکه به اندازه کافی جهانی است که بتواند کارگران را از اطراف و اکناف کره خاکی در برابر هم قرار دهد. آن دیپلماسی دیجیتال به سیاست به‌همین‌ترتیب ضدسرمایه نیز باید به حد کافی جهانی باشد تا بتوان منافع کارگران را با یکدیگر هماهنگ کرد. درعین‌حال، باید برای استقلال و کنترل بیشتر کارگران بر فرآیندهای بی‌واسطه کاری‌شان مبارزه کنیم، شاید مطابق مدل کارخانه‌هایی در آمریکا لاتین که به دست کارگران گردانده می‌شوند. مبارزات محلی نمی‌توانند با سرمایه‌داری جهانی مقابله کنند و به‌رحال واپس‌گرایند. به قول فردرک جیمسون، سرمایه‌داری «جمعی»ترین جامعه‌ای است که تا به حال روی زمین وجود داشته، به این معنی که حتی پیش‌پاافتاده‌ترین اشیا هم محصول شبکه عظیمی از روابط متقابل است. درحال‌حاضر، این شبکه جهانی احمقانه و آلوده به پول است، اما به عوض آنکه کلا این شبکه را کنار بگذاریم و بازگشتی به جوامع کشاورزی با تساوی ارضی داشته باشیم – بازگشتی که تنها در صورتی ممکن خواهد بود که فاجعه‌ای روی دهد – باید شبکه جهانی را بدل به سیستمی هوشمند کنیم که در خدمت منافع اکثریت باشد و نه در خدمت اقلیت کوچکی که تحت نظام فعلی سود می‌برد. این کار محال نیست. در واقع فعلی‌نیتی بی‌سابقه پیش‌رویمان است تا این کار را عملی کنیم.

[1] Interpassivity اصطلاحی است که رابرت فالتر، فیلسوف آلمانی، آن را

بخوانند یا تمرکز کنند و آنها را دچار «انفعال متقابل» او معناد اینترنت می‌کند، همان پدیده‌ای که در تجربه‌تان به‌عنوان معلم با آن مواجه شدید.

اینترنت به خودی‌خود هیچ‌کاری نمی‌تواند بکند؛ درعین‌حال، بدون اینترنت هم هیچ‌کاری از پیش نمی‌رود. جودی دین [نظریه‌پرداز آمریکایی] در کتاب‌هایش «مورکراسی و فانتزی‌های نولیبرال دیگر: سرمایه‌داری ارتباطی و سیاست چپ» و «نظریه وبلاگ» نقد کوبنده‌ای به این تصور وارد می‌کند که صرف وبلاگ‌نویسی، یا کامنت‌گذاشتن روی وب‌سایت‌ها و تالار‌های گفت‌وگوی اینترنتی، فی نفسه عملی سیاسی است. به زعم او، بخشی از چپ‌ها به‌سریعت شیوه سازماندهی را کنار گذاشته و به‌جایش مسحور آنچه او «سرمایه‌داری ارتباطی» می‌نامد شده‌اند، یعنی تمایل به گردش و انتشار بیهوده اخبار به خاطر نفس این گردش. روشن است که اینترنت در حال ازبین‌بردن گرایش‌های «متمرکز و سر موقع» رسانه‌های قدیمی است که در آنها زمان گسسته و منفصل است. این گرایش‌ها جای خود را داده‌اند به «توجه پیوسته و ناکامل» و پرانگنده‌کردن مداوم توجه میان پلتفرم‌ها و رسانه‌های مختلف. در دهه ۱۹۹۰ به‌یوشی از واحد تحقیقات فرهنگ سایبرنتیک بودم که اثرات فرهنگ سایبری را در ازبین‌بردن سلسله‌مراتب می‌ستود. اما حالا روشن شده که برداشته‌شدن ظاهری سلسله‌مراتب در برخی سطوح فرهنگ پوششی فراهم کرده برای استقرار مجدد قدرت و امتیازهای انحصاری. آن فضای عمومی که رادیو و تلویزیون به نمایش می‌گذاشتند جایش را به یک نوع خودتتها‌نگاری (solipsism) شبکه‌ای داده است.

اما اگر به دنبال یک نوع نوسازی در چپ هستیم، اگر به دنبال شکل جدیدی از آرایش هماهنگ کارگران هستیم، آنگاه فضای سایبری از اهمیت بسزایی برخوردار است. اگر به بحث جودی دین بازگردیم، چپ‌ها باید از اینترنت همان استفاده مؤثری را بکنند که راست‌ها می‌کنند. نمی‌توان انتظار داشت جنبش‌های سیاسی چپ‌گرا خودبه‌خود ظاهر شوند. شبکه‌های جدیدی روی اینترنت در حال ظهورند؛ همان‌طور که خودتان اشاره کردید اینترنت دقیقاً همان‌جایی است که نظرات من برای اولین‌بار در آن شکل گرفته و شناخته شدند. اما مورد خود من نمونه خوبی که نشان می‌دهد اینترنت فی نفسه کافی نیست. همان ایده‌هایی که صرفا در اینترنت منتشر می‌شوند وقتی به صورت یک کتاب عرضه شوند همچنان از قدرت نفوذ بیشتری بهره‌مندند.

منبع: ceasefiremagazine.com

❖ چه منابعی می‌تواند طلسم ثالیسم سرمایه‌دارانه را بشکند؟ آیا شما هم مثل ژژیک معتقدید گسست‌ها و تغییرات آخرالزمانی پیش‌رو فرصتی فراهم خواهند کرد؟

بله، ما در حال‌حاضر در یک دوره فترت به‌سر می‌بریم. بحران بانک‌ها نولیبرالیسم را در مقام یک پروژه سیاسی به‌سرعت از میان برد، اما نولیبرالیسم همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و می‌تواند برای مدت نامعلومی با نیت این حیات ادامه دهد، چراکه حالا دیگر وضعیت مسلط در اکثر نهادها ماست. باین‌همه، ما در لحظه‌ای قرار داریم که فرصت چشمگیری در اختیارمان است چراکه روشن است اوضاع دیگر نمی‌تواند به حالت سابق برگردد.

سیاست جریان اصلی و غالب باید واکنشی به فضای جدید به‌وجودآمده از بحران بانک‌ها نشان دهد که هنوز این کار را انجام ن‌داده، به این دلیل که احزاب سیاسی اصلی تمامی اهداف افکار، نگرش‌ها و استراتژی‌هایشان را بر مبنای نولیبرالیسم قالب‌بندی کرده بودند و همان‌طور که یک کشتی بزرگ نمی‌تواند به یکباره مسیرش را تغییر دهد آنان نیز نمی‌توانند به‌سرعت با وضع جدید وفق پیدا کنند. به گمان من خشم مردم سیاست جریان غالب را مجبور خواهد کرد تا واکنشی نشان دهد، خشمی که موقتاً جلوش را گرفته بودند اما به باورم به‌زودی فوران خواهد کرد. فرصتی واقعی پیش‌روی ماست تا در برابر مدیریت‌گرایی و ذی‌نفعانی که پول فراوانی به جیب زده‌اند مقابله به مثل کنیم.

از طرف دیگر، همان‌طور که خودتان اشاره کردید، ژژیک از بحران‌های آخرالزمانی سخن می‌گوید: بحران مالکیت خصوصی (مثالش وضعیت موسیقی

ترجمه: فرید دبیرمقدم؛ کتاب «ثالیسم سرمایه‌دارانه: آیا بدیلی در کار نیست؟» اثر مارک فیشر (۱۹۶۸–۲۰۱۷) کاوش مستدلی است در تشخیص بیماری جامعه معاصر، تحلیلی از بن‌بست‌های سیاسی آن و فراخوانی به سازماندهی و تفکری نوین. از دید فیشر ثالیسم سرمایه‌دارانه هسته اصلی سوبه ایدئولوژیک امروز را وصف می‌کند، به‌خصوص عواقب بحران مالی سال ۲۰۰۸ را. در این مصاحبه فیشر از کتاب خود، آموزش، اینترنت و دورنمای گذر از ثالیسم سرمایه‌دارانه سخن می‌گوید. لازم به ذکر است که مصاحبه حاضر در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۰ صورت گرفته است، هفت سال پیش از خودکشی او در اوایل ژانویه امسال.

❖ ممکن است «ثالیسم سرمایه‌دارانه» را برای ما تعریف کنید؟
به زبان ساده، ثالیسم سرمایه‌دارانه به دیدگاهی گفته می‌شود که در آن حتی تصور بدیلی برای سرمایه‌داری در حال‌حاضر محال است. سرمایه‌داری تنها نظام سیاسی و اقتصادی «ثالیستی» است، پس به‌این‌ترتیب تنها کاری که از دست ما برمی‌آید این است که خودمان را با آن وفق دهیم. این تصور منجر به تحمیل چیزی می‌شود که من نامش را «هستی‌شناسی کسب‌وکار» گذاشته‌ام، یعنی نسخه‌ای از واقعیت اجتماعی که در آن هر فرآیندی از سرمشق اعمال و رفتار شرکت‌ها پیروی می‌کند. در نتیجه شاهد هجوم تدریجی اشکالی بوروکراتیک از نظارت بر خود در خدمات عمومی هستیم (مثلاً گزارش عملکرد، گزارش مأموریت و غیره) که ریشه در کسب و کار دارند. ثالیسم سرمایه‌دارانه وجهی زیباشناختی و فرهنگی نیز دارد. مفهوم ثالیسم سرمایه‌دارانه قرار است طنین ثالیسم سوسیالیستی را به ذهن متبادر کند و به همان ترتیبی که ثالیسم سوسیالیستی بازگشتی بود از انتزاع و تجربه‌گرایی مدرنیسم به امور آشنا و متداول، ثالیسم سرمایه‌دارانه نیز از حسس مال‌آلار و تقلیل‌گرایی واقعیت به نفع خود سواستفاده می‌کند. برای مثال، به‌هیچ وجه تصادفی نیست که طی دهه گذشته موفق‌ترین قالب سرگرمی برنامه‌های تلویزیونی واقع‌نما (reality TV) بوده‌اند.

❖ می‌توانید یک مثال جدید از پدیده‌های ثالیسم سرمایه‌دارانه بیاورید؟
تا به حال طرح نجات مالی بانک‌ها چشمگیرترین نمونه ثالیسم سرمایه‌دارانه بوده که شاهدش بوده‌ایم و کاهش هزینه‌ها نیز که در حال‌حاضر اعمال می‌شود از همان منطق پیروی می‌کند. بحران بانکی ۲۰۰۸ پیش تغییری اساسی بود از دوره اوج کیکبه و دبدبه نولیبرالیسم به فازی جدید، یعنی آن دوره‌ای که تصور بر این بود که به‌اصطلاح بازار به صورت خودکار راه‌حلی برای هر مشکل قابل تصویری ارائه می‌کند. توجهی که برای طرح نجات مالی بانک‌ها می‌آوردند این بود: حتی فکرش را هم نمی‌توان کرد اجازه دهیم بانک‌ها ورشکسته شوند و این گفته موجزترین بیان وضعیت ثالیسم سرمایه‌دارانه است. ثالیسم سرمایه‌دارانه از زمان بحران بانک‌ها تضعیف نشده، بلکه تشدید شده است. اما حالا که پوشش محافظ و وا‌هی بازار را از دست داده، در هیتی‌ت عریان‌تر ظاهر می‌شود و به گمانم در چند ماه آینده به شدت زیر سؤل خواهد رفت. دولت انتلافی جدید در بریتانیا منظور دولت دیوید کامرون محافظه‌کار است که با لیبرال دموکرات‌ها ائتلاف کرد؛ دوره صلح و صفایی تصنعی را از سر گذرانده است. من اما حدس می‌زنم به محض آنکه راه‌هایی پیدا شود برای بیرون ریختن خشمی که در اینجا وجود دارد، خیلی زود این دوره به پایان برسد.

شما در کتاب‌تان از تجربه‌تان به‌عنوان معلم دوره‌های آموزش بزرگسالان نوشته‌اید که از تکان‌دهنده‌ترین بخش‌های کتاب شماست چراکه حضور فراگیر ثالیسم سرمایه‌دارانه در زندگی هر روزه را وصف می‌کند. ثالیسم سرمایه‌دارانه در بخش آموزش را چگونه توضیح می‌دهید؟

به شکل‌های گوناگونی خود را در بخش آموزش نشان می‌دهد. آنچه شاهدش بوده‌ایم تحمیل مدلی آشفته و مصرفی بر آموزش است؛ می‌گویم آشفته چون مشخص نیست که دانشجویان مصرف‌کننده هستند یا محصول فرایند آموزش. همچنین شاهد یک فرهنگ مدیریت‌گرایی (managerialism) هستیم که به‌تدریج پیش می‌رود، این هم به صورت گسترش سریع سیستم‌های نظارت بر خود که از حیطه کسب و کار وارد حوزه آموزش شده، مثلاً دفترچه گزارش، ارزیابی بازخورد و انواع و اقسام سیستم‌های نظارت بر عملکرد. همان‌طور که در کتاب می‌گویم، گسترش این نوع بوروکراسی در حوزه آموزش دور نمای غریبی دارد. خودمان اجازه داده‌ایم کلاه سرمان بگذارند: داستان ایدئولوژیک رسمی به ما می‌گوید بوروکراسی تحت نولیبرالیسم کاهش یافته، اما از به‌هیچ‌وجه با تجربه‌هاست نمی‌خواند. این کلک گرفته به این خاطر که بوروکراسی دیگر صرفاً متمرکز نیست، اما همچنان کنترل متمرکز بسیاری در حوزه آموزش وجود دارد. نظارت به خود کارگران تقویض شده و با عناوینی مثل «پرورش کارکنان» و غیره عرصه می‌شود.

❖ به‌طور سنتی تصور می‌شد آموزش امکان مقاومت در برابر ثالیسم سرمایه‌دارانه ایجاد می‌کند. به نظر شما آیا چنین است؟

به گمانم آموزش، مثل تمامی خدمات عمومی، منبع ابتکاری برای مقاومت در برابر ثالیسم سرمایه‌دارانه فراهم می‌کند. به رغم همه فشارهای ایدئولوژیک، همچنان واضح است که در حوزه آموزش پای چیزی در میان است به مراتب مهتر از بازتولید مصرف‌کنندگان و کارگران مطیع سرمایه‌داری. در طی سی سال گذشته استقلال معلمان و مدرسان مورد هجمه قرار گرفته، اما همچنان فضایی برای مقاومت انتقادی در حوزه آموزش وجود دارد. از بسیاری جهات خدمات عمومی محلی است که ثالیسم سرمایه‌دارانه خود را بهتر نمایان می‌کند. در کسب‌وکار، ثالیسم سرمایه‌دارانه فرض مسلم گرفته می‌شود؛ اما آنچه در چند سال اخیر به آن عادت کرده‌ایم الحاق تفکر و رفتار کاسب‌کارانه به خدمات عمومی است. همان‌طور که گفتیم، در بریتانیا شاهد رودررویی اساسی میان خدمات عمومی و ثالیسم سرمایه‌دارانه خواهیم بود. رسانه‌ها دست‌راستی کارزاری جدی علیه کارگران خدمات عمومی به راه انداخته‌اند؛ تلاشی شرم‌آور در جریان است تا تصویر رکود فعلی را بر گردن خرچ‌های اضافی در خدمات عمومی بیندازند، در‌صورتی‌که در واقعیت عکس ماجرا صادق است: خدمات عمومی تحت فشار قرار دارند تا بودجه بزرگ‌ترین انتقال سرمایه در طول تاریخ از حیطه عمومی به بخش خصوصی تأمین شود.

شاید مهم‌ترین عامل در رشد ثالیسم سرمایه‌دارانه افول اتحادیه‌های کارگری باشد. من قبول ندارم که در سی سال گذشته تغییر چشمگیری در نظرات و نگرش‌های سرمایه مردم روی آمده، اما از آنجا که قدرت اتحادیه‌های کارگری محدود شده، این نگرش‌ها هیچ نماینده‌ای ندارند که سخنگویشان باشد و به نمایندگی از آنان فعالیت و مبارزه کند. تنها عوامل قدرتمندی که در حوزه آموزش بر سیاست‌مداران و مدیران تأثیر می‌گذارد منافع کسب‌وکار است. نادیده‌گرفتن کارگران بسیار آسان‌تر نشده و به‌همین‌دلیل کارگران روزبه‌روز بیشتر احساس درمادگی و ناتوانی می‌کنند. حمله دسته‌جمعی گروه‌های ذی‌نفع نولیبرال به اتحادیه‌ها در کنار تغییر فاز از سازماندهی فوردی اتحادیه‌ها به سازماندهی پسا‌فوردی – یعنی حرکت به‌سوی قراردادهای موقتی کار، تولید سر وقت و جهانی‌شدن – پایگاه قدرت اتحادیه‌ها را تضعیف کرده است.

باین‌همه، کارمدان بخش خدمات عمومی جزو متشکک‌ترین کارگران در کشور هستند، در نتیجه رودررویی پیش‌رو می‌تواند موجب عرض‌اندام مجدد قدرت اتحادیه‌ها شود. اما مسئله بلندمدت پیش‌روی چپ‌ها این خواهد بود که چگونه کارگرانی را که وضعیت متزلزلی دارند سازماندهی کرده و با هم هماهنگ کنند و نباید از یاد ببریم که بسیاری از مدرسان دوره‌های آموزش بزرگسالان و تحصیلات تکمیلی بدل به کارگرانی با وضعیتی متزلزل شده‌اند. این معلمان و مدرسان از آنجایی که تحت قراردادهای کوتاه‌مدت کار می‌کنند نمی‌توانند از آن تکنیک‌های سنتی استفاده کنند که پیش‌تر کارگران سازمان‌یافته متکی به آنها بودند. این معلمان عملاً همیشه در حال درخواست استخدام برای شغل‌های خودشان هستند، چنانکه انگار مشغول کارآموزی دائمی با دستمزد بسیار ناچیز باشند.

❖ بیشتر شهرت شما مدیون وبلاگ‌تان کی بانک است که سال‌هاست در آن می‌نویسید. نظراتان در مورد اینترنت به‌عنوان منبعی برای کنش‌گری یا مقاومت در برابر سرمایه‌داری چیست؟ یا برعکس، آیا به نظراتان وابستگی هستی و حیات هرروزه‌مان، از جمله سیاست، به اینترنت می‌تواند نتایج منفی جدی دربر داشته باشد؟ برای مثال، همان‌طور که در کتاب‌تان شرح می‌دهید، ماهیت «همیشه اتلان‌بودن» فرهنگ اینترنت نمی‌گذارد کودکان چیزی